

فصلنامه علمی-پژوهشی آیین حکمت

سال چهارم، پاییز ۱۳۹۱، شماره مسلسل ۱۳

نسبت حکمت و حکومت از دیدگاه افلاطون و فارابی

تاریخ دریافت: ۹۲/۳/۱۳

تاریخ تأیید: ۹۲/۴/۲۵

یارعلی کرد فیروزجایی*

محمدصادق تقی‌زاده طبری**

افلاطون و فارابی با طرح مدینه فاضله در جهت نیکیبختی جامعه انسانی کوشیدند. هر دو با بیان اینکه تنها از راه جامعه حکمت‌محور می‌توان به سعادت حقیقی دست یافت، شرط اساسی و بنیادین چنین اجتماعی را حاکم حکیم و زمامدار فیلسوف می‌دانند. در حقیقت، آنچه در منظومه فکری این دو پیشگام در طرح مدینه فاضله ضرورت پیدا می‌کند زیستن در پرتو حکمت و حکومت حکیم است که موجبات سیر صعودی و، در نهایت، وصول به قلّه کمال را فراهم می‌آورد. پژوهش پیش‌رو، با ژرف‌اندیشی در آثار افلاطون و فارابی، به تبیین جایگاه اساسی حکمت و حاکمان حکیم در مدینه فاضله پرداخته و سپس اشکال مختلف حکومتی این دو فیلسوف را مورد مذاقه قرار داده است. ادامه سخن در وصف خصوصیات و شرایطی است که یک زمامدار فیلسوف باید دارا باشد. پایان بخش سخن بررسی مقایسه‌ای دیدگاه افلاطون و فارابی است.

واژه‌های کلیدی: حکمت، حکومت، حاکمان، مدینه فاضله، افلاطون، فارابی.

* استادیار گروه فلسفه دانشگاه باقرالعلوم ع.ج.ا.

** کارشناس ارشد فلسفه و کلام اسلامی.

مقدمه

هدف بشر رسیدن به سعادت و کمال جاودانه است. اما تشخیص صحیح اینکه چه اعمال رفتاری در زندگی اسباب رسیدن به آن اهداف والا را فراهم می‌آورد و نیز عمل بر طبق آن تشخیص نیازمند فضایی مطلوب در جامعه است. این مسئله سبب شد تا متفکران سیاسی در اعصار مختلف نظریه‌های متفاوتی دربارهٔ جامعه مطلوبی که در آن سعادت بشر تأمین می‌شود ارائه دهند.

شاید بتوان افلاطون و فارابی را مهم‌ترین فیلسوفان تاریخ کهن غرب و کهن اسلام دانست که در این میان به نظریه‌پردازی پرداخته‌اند. این دو اندیشمند بزرگ به واسطهٔ آرای فلسفی و نوع نگاه خود به جامعه تأثیرات شگرفی در حوزه‌های مختلف اندیشهٔ بشری، خصوصاً در دو حوزه تمدنی غرب و اسلام، بر جای نهاده‌اند.

نکتهٔ بارز و شاخصی که در اندیشهٔ مدینهٔ فاضله در آثار این دو پیشگام در طرح مدینهٔ فاضله اهمیت می‌یابد، نوع اندیشیدن و چگونگی تجویزهای آن دو است که موجب تفاوت اندیشهٔ آنها با دیگران می‌شود. نگاه حکمی و فلسفی افلاطون و فارابی است که تجلی کامل آن در قالب رهبری جامعه نمود می‌یابد. در واقع، می‌توان گفت حکمتی که رهبر مدینهٔ فاضله حامل آن است، در جهت‌دهی به جامعه، نقش اساسی ایفا می‌کند. چنین حکمتی سبب می‌گردد فیلسوف در عین استغراق در دنیای نظری خود و اندیشه در باب اصول بنیادین همواره پلی به جامعهٔ خویش زده و دغدغهٔ وضعیت مطلوب انسان‌ها را نیز داشته باشد.

مقاله حاضر سعی دارد جایگاه واقعی حکمت و حاکمان را به عنوان نقطه ثقل در مدینهٔ فاضلهٔ این دو فیلسوف بررسی نماید.

حقیقت حکمت

حکمت بر وزن فعله مصدر است و در لغت به معنای حکم می‌باشد. (راغب، ۱۴۱۲: ۲۴۹) اصل و ریشه معنای «حکم» منع است (ابن فارس، ۱۴۰۴: ۲/۹۱)، معنی که در جهت اصلاح باشد. به افسار حیوانات هم به این جهت «حکمه» گفته می‌شود که حیوان را از چموشی باز می‌دارد. (همان) و عرب هرگاه شخصی عاقل سفیهی را از انجام کاری سفیهانه باز می‌دارد، می‌گوید: «حکمتُ السفیه و أحکمتُهُ» (جوهری، ۱۴۰۷: ۵/۱۹۲) این معنا در هر دو قسم حکمت اصطلاحی ملحوظ واقع شده است.

اما حکمت، در اصطلاح، مترادف فلسفه می‌باشد. حکمت یا فلسفه به دو بخش نظری و عملی تقسیم می‌شود. حکمت نظری آن است که درباره اشیاء آنچنان که هستند بحث می‌کند (مطهری، ۱۳۷۴: ۵/۱۲۹) و حکمت عملی درباره افعال انسان آنچنان که باید و شایسته است بحث می‌کند. افلاطون و فارابی حکمت را به عنوان برترین دانش‌ها معرفی کرده، خاصیت اصلی حکمت را شناخت حقیقت بر می‌شمارند. و آن را تنها راه نیل به سعادت می‌دانند. البته، تلقی افلاطون از معارف حکمی‌ای که حکیمان باید بیاموزند با تلقی فارابی متفاوت است. در نظر افلاطون، منظور از حکمت معرفت به مُثُل، بویژه مثال نیک، است و او بر دیالکتیک به عنوان برترین جزء حکمت تأکید کرده است. (افلاطون، ۱۳۸۰: ۲/۱۰۴۳ و ۱۰۸۳) اما در نظر فارابی منظور از حکمت معرفت به حقایق هستی، به‌ویژه مبدأ و غایت هستی، علل اولی و سعادت حقیقی انسان، است. فارابی با تفصیل بیشتری از معارف حکمی مورد نیاز سخن گفته است.

(فارابی، ۱۹۸۶: ۱۴۳)

ضرورت تشکیل حکومت

از آنجا که انسان مدنی بالطبع آفریده شده است، برای ادامه بقای خود چاره‌ای جز تن دادن به زندگی اجتماعی ندارد، چرا که او نمی‌تواند به صورتی انفرادی از عهده نیازهای مادی و معنوی خود برآید. همین امر موجب تشکیل جامعه می‌گردد. در واقع، مدینه بستری مناسب برای نیل به کمالات عالیه انسانی است. اما آیا هر اجتماعی برای دستیابی انسان‌ها به سعادت نهایی کافی است یا آنکه لازم است اجتماع انسانی دارای شرایطی خاص باشد تا زمینه رشد و تعالی انسان‌ها را فراهم آورد و راه نیل به سعادت را برای آن‌ها هموار کند؟

بی‌تردید، اجتماع انسانی باید اصول و ضوابطی خاص را واجد باشد تا اهل خود را به کمال نهایی برساند اما تحقق چنین اجتماعی جز با تشکیل حکومت میسر نخواهد بود. از این رو، حکمای بزرگی چون افلاطون و فارابی در صدد برآمدند تا با نظریه‌پردازی در زمینه حکومت فاضله به این ضرورت بزرگ بشری پاسخ گویند. در منظومه فکری این دو فیلسوف، حکومتی را می‌توان متصف به صفت فاضله دانست که با ایجاد یک نظم ارگانیک و نیز پیوستگی و انسجام اجتماع مدنی اهالی خود را در وصول به اهداف والای انسانی یاری رساند.

در واقع عدالت اجتماعی از مهم‌ترین دغدغه‌های افلاطون و فارابی است و اجرای صحیح عدالت در تمام سطوح جامعه تنها با وجود حاکم عادل و حکیم میسر بوده، قدرت حاکم برای اجرا نیز با تشکیل حکومت و نظام سیاسی مدون و منظم قابل حصول است. (افلاطون، ۱۳۸۰: ۲/۹۵۳؛ فارابی، ۱۴۰۵: ۷۵)

عناصر حکومت

عنصر جمعیت

یکی از عناصر تشکیل دهنده حکومت جمعیت است. اما اینکه تعداد لازم برای تشکیل یک حکومت چقدر است بین افلاطون و فارابی اختلاف است. از آنجا که در پولیتیای افلاطون هدایت با وضع قوانین و مقررات منسجم و مدون از ناحیه پادشاه صورت می‌گیرد، مقدار جمعیت مطلوبی که در تحت این حکومت آرمانی زندگی می‌کنند «۵۰۴۰» است و این عدد طوری در نظر گرفته شده که در زمان جنگ یا صلح و یا تنظیم قراردادهای اجتماعی یا امور مالیاتی قابل قسمت باشد. (افلاطون، ۱۳۸۰: ۲۰۳۷/۴ - ۲۰۳۸) اما در اندیشه سیاسی فارابی حکومت‌ها بر اساس جمعیت به سه نوع تقسیم می‌شوند، هرچند وی ظاهراً تمایلی ندارد تا رقم خاصی برای جمعیت لازم جهت تشکیل حکومت پیشنهاد کند:

۱. حکومت ملی: اجتماع مردم یک مدینه که در جزئی از محل سکونت یک امت است؛ اولین گام برای وصول به کمال نهایی تشکیل مدینه و حکومت ملی است. (فارابی، ۱۹۹۵: ۱۱۲)

۲. حکومت منطقه‌ای: اجتماع امتی که در جزئی از قسمت معموره ارض باشند؛ این اجتماع حداقل از سه مدینه و دولت شهر تشکیل می‌شود. (همان: ۱۱۳)

۳. حکومت جهانی: معلم ثانی از این حکومت با عنوان معموره ارض یاد می‌کند که از اجتماع همه جماعات حاصل می‌شود. این اجتماع شامل همه انسان‌های روی کره زمین است. (همان؛ فارابی، ۱۳۸۶: ۲۱۶)

عنصر سعادت

افلاطون هدف نهایی حکومت فاضله را وصول به ایده نیک می‌داند؛ او بر این

باور است که آنچه آدمی در عالم معقول در پایان کار پس از تحمل رنج‌های بیکران در می‌یابد ایده نیک است این عنصر مبدأ نخستین و حکمران مطلق است و حقیقت و خرد، هر دو آثارش هستند؛ جامعه‌ای فضیلت محور خواهد بود که به آن ایده نایل آید.

فارابی نیز غایت حکومت فاضله را رسیدن به سعادت می‌داند و سعادت حقیقی را این‌گونه تعریف می‌کند:

سعادت نیل به کمال است که و آن ضرورت و انتقال نفس در کمال وجود خود بدان مرتبتی است که در قوام خود محتاج به ماده نباشد تا از جمله موجودات مفارق و مبرای از ماده گردد. این عنصر غایی در آرمان‌شهر این دو فیلسوف مطلوبیت ذاتی دارد.

عنصر حکمت

مهم‌ترین عنصر در شکل‌گیری حکومت فاضله حکمت است. هر دو فیلسوف فضیلت یک حکومت را متفرع بر جاری شدن حکمت در میان شهروندان آن می‌دانند. حکمت افزون بر اینکه سبب می‌شود که اهالی مدینه به انسجام درونی رسند تا با تعاون و همدلی به سعادت حقیقی نایل آیند، فراگیری آن تنها راه وصول نفس (حقیقت انسان) به مقام والای کمال نفس ناطقه (عقل بالفعل) است. در ادامه، بحث را با یکی از مباحث کلیدی در منظومه فکری افلاطون و فارابی که بررسی گونه‌های مختلف حکومت در جامعه است پی می‌گیریم و دغدغه‌های این دو فیلسوف را در طرح‌ریزی حکومت فاضله که سبب شده تا انواع حکومت‌های گوناگون را مورد مذاقه قرار دهند بیان می‌کنیم و از میان آنها بهترین نوع حکومت بر افراد مدینه را که سبب وصول به سعادت و کمال اهالی

آن می شود معرفی می کنیم.

اشکال مختلف حکومت از منظر افلاطون

افلاطون در ابتدا سه نوع حکومت را مطرح می کند:

نوع اول: حکومت یک فرد (منارشی)

نوع دوم: حکومت عده ای قلیل

نوع سوم: حکومت عامه مردم (دموکراسی)

سپس، هر کدام از این انواع حکومتی را به دو بخش تقسیم می کند که در نهایت شش قسم پدید می آید؛ افلاطون نوع اول را به دو قسم حکومت سلطنتی و حکومت استبدادی، نوع دوم را به دو قسم آریستوکراسی و الیگارشی، و نوع سوم را به دو قسم دموکراسی خوب و دموکراسی بد تقسیم می کند. (ر.ک.

افلاطون، ۱۳۸۰: ۱۵۱۲/۳ - ۱۵۲۶)

افلاطون در ادامه به توضیح هر یک از این انواع حکومت پرداخته، می گوید: اگر فردی تنها از روی قانون حکومت کند و بدینسان از مرد سیاسی راستین تقلید نماید، او را شاه می نامیم. او در واقع بین مرد دانای حقیقی، که تنها از روی دانش و هنر سلطنت و سیاست حکومت می کند و حکیم راستین است، با کسی که در خط و مشی سعی در تبعیت از او دارد تفاوتی در نام نمی گذارد و او را نیز شاه می خواند. (همان: ۱۵۲۴) پس، حکومت فردی که با بهره گیری از هنر سلطنت و سیاست از مرد سیاسی راستین پیروی کرد، در صدد فلاح و صلاح جامعه می کوشد حکومت سلطنتی می باشد.

اما، در مقابل، حکومت کسی که به تنهایی و از روی استبداد حکم می راند نه قوانین نوشته را محترم می دارد و نه آداب و رسوم را بلکه، از حیث اینکه نظر او

برتر و بالاتر از قوانین است و از روی نادانی و هوس و خودرأیی حکم می‌دهد، حکومتش حکومت استبدادی و آن فرد مستبد نام دارد. (همان: ۱۵۲۵) نوع سوم و چهارم حکومت از منظر افلاطون حکومت عده‌ای قلیل از توانگران جامعه است. وی با عبارتی کوتاه و گویا در بیان این دو نوع حکومت می‌گوید:

اگر توانگران کشور از آن مرد سیاسی تقلید کنند، چنان حکومتی را آریستوکراسی می‌نامیم. ولی اگر توانگران بی‌اعتنا به قوانین فرمان برانند، حکومت ایشان را الیگارشی می‌خوانیم. (همان: ۱۵۲۴)

آخرین نوع حکومت دموکراسی است که در آن عامه مردم زمام امور کشور را به دست می‌گیرند. اگر این اکثریت جامعه را بر اساس قوانین حاکم حکیم اداره کنند، دموکراسی خوب و مطلوب است. اما اگر اداره امور جامعه بر اساس قوانین خودساخته و از روی هوی و هوس و لذت‌گرایی باشد، دموکراسی بد و نامطلوب است و آن اجتماع بدون شک رو به ضلالت و گمراهی می‌باشد. افلاطون، سپس، در مقام ارزش‌گذاری هر یک از این حکومت‌های شش‌گانه، می‌گوید: حکومت فردی که از روی قوانین نیکو، صحیح و حکیمانه صورت گیرد بهترین نوع حکومت‌ها است ولی اگر از روی بی‌قانونی باشد، زندگی در آن طاقت‌فرسا است.

افلاطون در ادامه، با بیان اینکه حکومت عده‌ای قلیل در مرتبه دوم قرار دارد، می‌نویسد: همچنان‌که عده‌ای قلیل حد وسط میان فرد و عموم است، حکومت عده‌ای قلیل نیز در حد وسط میان حکومت فردی و حکومت عامه قرار دارد. وی ضعیف‌ترین نوع حکومت را حکومت عامه دانسته است. چرا که در این نوع حکومت قدرت در دست عده‌ای بیشمار بوده، قدرت به اجزای بسیار کوچک تقسیم شده است. پس، دموکراسی در آخرین رتبه قرار می‌گیرد. (همان: ۱۵۲۷)

البته، به اعتقاد افلاطون، بهترین نوع حکومت غیر از این شش قسم است: حکومت خود مرد سیاسی راستین و حکیم. در واقع، نوع هفتم از حکومت در میان همه انواع حکومت‌ها مانند خدایی در میان آدمیان است. (همان: ۱۵۲۷)، زیرا حکومتی که تحت مدیریت مرد سیاسی راستینی باشد که با بهره‌مندی از حکمت سبب وصول حکومت به ایده نیک می‌گردد به معنای واقعی کلمه حکومتی فاضله است و سبب نیل اهالی اش به سعادت می‌شود.

اشکال مختلف حکومت از منظر فارابی

معلم ثانی با دیدگاه ارزش‌مدارانه نظام سیاسی حکومت را با محوریت و ملاک فضیلت به دو نوع تقسیم می‌کند: حکومت فاضله و حکومت غیر فاضله. وی در «آراء اهل المدینه الفاضله» در تعریف حکومت فاضله آورده است: «حکومتی که مقصود حقیقی از اجتماع در آن تعاون بر اموری است که موجب حصول و وصول به سعادت آدمی است حکومت فاضله است». (۱۹۹۵: ۱۱۳) حکومت تا زمانی که حاکم حکیم دارد فاضله است و هرگاه شرط حکمت از حاکم زایل گردد، وصف فضیلت نیز بر این حکومت صدق نخواهد کرد و در معرض زوال قرار می‌گیرد. (همان: ۱۳۰) و این نشانگر اتحاد حکمت و حکومت از منظر معلم ثانی است.

سپس، فارابی حکومت غیر فاضله را به چهار بخش تقسیم می‌کند:

۱. **حکومت جاهله:** حکومتی است که مردم آن نه سعادت را شناخته و نه حتی به دل آنان خطور کرده است و اگر هم به سوی آن ارشاد شوند، نه فهم کنند و نه بدان معتقد شوند و تمام هم آنها منافع ظاهری دنیوی و مادی است.

۲. **حکومت فاسقه:** حکومتی است که آرا و عقاید مردم آن عیناً همان آرا و عقاید

مردم حکومت فاضله است اما افعال و کردار آنان بسان افعال و کردار حکومت‌های جاهله است.

۳. حکومت مبدله: حکومتی که آرا و عقاید و افعال گذشته آنان فاضله بوده، ولی آن آرا استحاله شده و تغییر یافته است.

۴. حکومت ضالّه: حکومتی که مردمش در زندگی اخروی همین سعادت مربوط به حکومت فاضله را می‌خواهند اما این اعتقادشان تغییر یافته است و آنان درباره خدا و موجودات ثنونی و عقل فعال معتقد به آرای فاسده‌ای شده‌اند. (همان: ۱۲۸ - ۱۳۰)

بنا بر آنچه گذشت، شکل حکومتی فارابی را بر اساس معیار فضیلت می‌توان به دو قسم فاضله و غیر فاضله تقسیم کرد. سپس، هر کدام از آنها را می‌شود در سه سطح مدینه، امت و معموره ارض ارائه کرد. حکومت مدینه نخستین اجتماع کامل است که در مرتبه بالاتر و بزرگ‌تر تبدیل به امت فاضله می‌شود و در آخرین مرحله به معموره ارض - که حکومت جهانی است - تبدیل می‌گردد.

اوصاف و شرایط حاکم از منظر افلاطون

هر حکومتی متشکل از عناصری است که مهم‌ترین آنها حاکم است. از آنجا که رکن رکن نظام حکومتی افلاطون و فارابی حاکم و رئیس مدینه است، هر کسی لیاقت اخذ این منصب مهم و، در نتیجه، زمامداری بر مردم را ندارد. حاکم مدینه فاضله به عنوان کامل‌ترین و جامع‌ترین فرد اجتماع است که کمالات نفسانی را دارا بوده، در جهت هدایتگری و راهنمایی مردم برای نیل به سعادت حقیقی تلاش می‌کند. بنابراین، شخصی صلاحیت چنین منصبی را دارد که دارای اوصاف و شرایط خاصی باشد.

افلاطون فیلسوفان را شایسته زمامداری جامعه می‌داند و می‌گوید: «تنها فیلسوف است که می‌تواند هستی تغییرناپذیر سرمدی را دریابد و دیگران را از سرگردانی در عالم کثرت نجات بخشد». (۱۳۸۰: ۱۰۵۱/۲)

وی برای فیلسوفان که صلاحیت حکومت کردن را دارند و می‌خواهند زمامداری دولت شهر آرمانی را برای عهده گیرند، اوصاف و شرایط خاصی را بیان می‌کند. این شرایط به شرح ذیل می‌باشند:

۱. فیلسوفان، بر حسب طبیعت، همواره عاشق شناختن آن هستی یگانه ابدی هستند که دستخوش کون و فساد نیست؛ البته، عاشق شناختن تمام آن هستند.
۲. خاصیتی دیگر که از هنگام تولد در نهاد آنها نهفته است، این است که نه دیگران را فریب دهند و نه دانسته فریب بخورند؛ آنان باید از دروغ و فریب بیزار باشند و راستی و حقیقت را دوست بدارند.
۳. سومین صفت فیلسوف اعتدال و خویشتن‌داری و دوری از حرص و مال‌اندوزی است، زیرا انگیزه‌هایی که دیگران را در طلب پول می‌دواند، در او کارگر نیست.
۴. فیلسوف به کلی از فرومایگی دور است. او دارای روحی بزرگ‌منش است که زندگی‌اش وقف نظاره هستی ابدی است؛ روح ترسو و فرومایه را با فلسفه کاری نیست.
۵. فیلسوف در ارتباطش با مردم درستکار و مهربان است.
۶. فیلسوف در آموختن چابک است، نه کند، چراکه کسی کاری را با رنج و زحمت انجام دهد و با این همه نتواند مهارتی در آن به دست آورد ممکن نیست آن کار را دوست بدارد.

۷. روح کم حافظه روح فیلسوف نیست؛ در این کار حافظه نیرومند شرطی مهم است.

۸. روح فیلسوف بالطبع خواهان تناسب و اعتدال و زیبایی است. افلاطون پس از آنکه صفات هشتگانه رهبر شهر را برشمرد، می‌گوید: «روح آدمی باید تمام صفاتی را که برشمردیم دارا باشد تا بتواند همه آنچه را که به حقیقت مثالی تعلق دارد در یابد». (همان: ۱۰۱۶ - ۱۰۱۹)

او در نهایت شایستگی رهبری را از آن کسی می‌داند که صاحب تمام این اوصاف و شرایط باشد. البته، چنین فردی وظایف مهم و سنگینی از جمله تربیت و تعلیم مردم شهر را برعهده دارد. همچنین، رئیس مدینه باید در جهت پرورش فیلسوفان بعدی در جامعه کوشا باشد تا اجتماع در ادامه حیات او با فقدان رهبر مواجه نشود.

اوصاف و شرایط حاکم از منظر معلم ثانی

فارابی نیز مهم‌ترین عنصر مدینه فاضله را حاکم حکیم دانسته، برای منصب رهبری نقشی کلیدی قایل است. البته، باید توجه داشت که فارابی، هرچند تحت تأثیر افکار افلاطون بوده، با بهره‌گیری از تعالیم دین مبین اسلام، ابداعات و نوآوری‌های فراوانی از خود برجای گذاشته است. از جمله این ابداعات می‌توان به انواع مختلف ریاست مدینه فاضله که به صورت طولی است اشاره کرد. فارابی، برخلاف افلاطون، طرح‌های گوناگونی را در صورت فقدان هر مرتبه از رهبری برای جانشینی ارائه می‌کند که البته صبغه شیعی وی در این نظریات ملاحظه می‌شود.

ریاست در مدینه فاضله فارابی بر دو قسم فردی و جمعی است و هر کدام

دارای انواعی می‌باشد. در مجموع، می‌توان به پنج نوع رهبری در مدینه فاضله فارابی، که البته به صورتی ترتیبی و طولی هستند، دست یافت. (۱۹۹۵: ۱۲۵ - ۱۲۶)

نوع اول رهبری: رئیس اول

بهترین شکل زمامداری از منظر فارابی این نوع است. فارابی از این رهبری با عناوینی مانند «فیلسوف» «واضع النوامیس» و «ملک مطلق» یاد می‌کند. (فارابی، ۱۴۱۳: ۱۹۰) چنین شخصی به کامل‌ترین مراتب نفسانی و بالاترین درجات سعادت دست یافته، فیوضات الهی را به وسیله وحی و از طریق عقل فعال دریافت می‌کند. البته، فارابی با تقسیم سعادت به دو قسم حقیقی و پنداری نیل به سعادت حقیقی را قصد کرده است و خوشگذرانی‌های زودگذر این جهان را چیزی جز سعادت پنداری نمی‌داند. (فارابی، ۱۹۹۶: ۸۰) وی در توصیف این نوع از رهبری می‌نویسد:

خداوند متعال از طریق عقل فعال و به واسطه عقل مستفاد و عقل منفعل به این شخص وحی می‌کند و او از این نظر حکیم و فیلسوف و متعقل کامل نامیده می‌شود و از آن جهت که فیوضات عقل فعال به قوه متخیله او افاضه می‌شود دارای مقام «نبوت» و انذار است. (همو، ۱۹۹۵: ۱۲۱)

فارابی در کتاب فصول المنتزعه برای رئیس اول شش شرط را لازم دانسته

است:

- حکیم باشد؛
- تعقل تام داشته باشد؛
- از جودت اقناع برخوردار باشد؛

- جودت تخییل داشته باشد؛

- بدنش به خوبی قدرت بر جهاد داشته باشد؛

از سلامت بدنی بهره‌مند باشد. (۱۴۰۵: ۶۶)

فارابی، افزون بر این شرایط ششگانه، اوصاف دوازده‌گانه‌ای را در کتاب «آراء» ذکر می‌کند. او اوصاف رهبری مدینه را به این ویژگی‌ها لازم می‌داند. این اوصاف به شرح ذیل است:

تام الأعضاء بودن، خوش‌فهم و سریع‌الانتقال بودن، خوش‌حافظه بودن، هوشمند و زیرک بودن [رهبر جامعه باید با فطانت قادر به ربط مطالب و درک روابط علی باشد]، خوش‌بیان بودن، دوست‌دار تعلیم و تعلم بودن، حریص و آزمند نبودن در خوردن و نوشیدن و زناشویی و دور بودن از لهو و لعب، کبیرالنفس و محب کرامت بودن، دوست‌داری راستی و راستگویان و دشمنی با دروغ و دروغگویی، بی‌اعتنایی به درهم و دینار و متاع دنیا، دوست‌داری عدالت و دشمنی با ظلم و جور، شجاع و مصمم بودن و برخورداری، از اراده قوی. (۱۹۹۵: ۱۲۲- ۱۲۴)

نوع دوم رهبری: ریاست تابعه مماثل

در صورت فقدان رئیس اول، جانشین مماثل رهبری را برعهده می‌گیرد. در واقع، کسی که ریاست تابعه مماثل را داراست باید تمام شرایط ششگانه و اوصاف دوازده‌گانه رئیس اول در او باشد. او در تمام احوال و اختیارات مانند رئیس اول بوده، متولی در امور دینی مردم می‌باشد. فارابی در این زمینه می‌نویسد:

زمانی که رئیس اول وفات کرد و کسی که در همه حالات همانند اوست

جانشین او گردید، همه تدابیر و تقدیرها را برعهده می‌گیرد. از سوی دیگر، جانشین مماثل می‌تواند مواردی را که رئیس اول ناقص گذاشته است، تکمیل و تقدیر نماید. (۱۹۸۶: ۴۹)

وی در ادامه آورده است که تغییر شریعت از جانب ریاست مماثل به معنای اشتباه رئیس اول نیست، بلکه خود او هم اگر در این زمان می‌بود، همین تغییرات را اعمال می‌کرد. (همان: ۴۹)

نوع سوم رهبری: ریاست سنت

فارابی در رتبه سوم از حکومت فردی رهبری را به فقیهان تفویض می‌کند. او در تعریف رهبری سنت این‌گونه آورده است: «نوعی از رهبری است که در زمان فقدان رئیس اول و رئیس مماثل، با تدبیر، رهبری یکی از سه نظام سیاسی را برعهده می‌گیرد. او سیره و سنت و شریعت گذشته را تثبیت و تحکیم می‌کند و اساس آن، نیازهای زمان خویش را استنباط و جامعه را به سوی سعادت هدایت و ارشاد می‌کند» (همان: ۸۱) در واقع، این فقیه ست که قدرت فهم و درک شریعت سابق را دارد و هم اوست که می‌تواند حکم مسائل مستحدثه‌ای را که در جامعه رخ می‌دهد، به وسیله قوه اجتهاد، از احکام شریعت استنباط و استخراج کند و آنها را حل و فصل نماید.

معلم ثانی شش شرط برای ولی فقیه، که رهبری را در جامعه عهده‌دار است، بر می‌شمارد که عبارت‌اند از:

- حکیم باشد؛

- نسبت به مقررات، سنت‌ها و سیره رؤسای اول آگاهی داشته، در جهت

حفظ آنها کوشا باشد (از شریعت آگاه باشد)؛

- قدرت استنباط احکام موضوعاتی را که از شریعت سلف درباره آن موضوعات حکمی به او نرسیده، داشته باشد (مجتهد باشد)؛
- قدرت استنباط احکام امور مستحدثه را داشته، به مصالح اهل مدینه توجه داشته باشد؛
- با سخن خوب، مردم را به شرایع اولین سوق دهد؛
- توانایی بدنی لازم را برای فعالیت نظامی داشته باشد. (۱۹۹۵: ۱۲۴ - ۱۲۵)

نوع چهارم رهبری: رؤسای سنت

اگر فرد واجد ریاست سنت وجود نداشت، فارابی در مرحله اول ریاست دو نفری را پیشنهاد می‌کند. او چون به شرط حکمت عنایت ویژه‌ای دارد، می‌افزاید: اگر یک نفر از اعضای رهبری حکیم باشد و دیگری شرایط پنجگانه را دارا باشد، با هم ریاست مدینه را برعهده می‌گیرند. (همان)

نوع پنجم رهبری: رؤسای افاضل

آخرین نوع رهبری مدینه تشکیل شورای چند نفره است. از آنجا که این شورا جانشین رؤسای سنت است، تمام شرایط ششگانه باید در این شورای رهبری وجود داشته باشد. در نتیجه، هر یک از اعضای شورا حداقل باید دارای یک شرط باشند و با یکدیگر همکاری کنند. به این شورا که مرکب از چند نفر است رؤسای افاضل می‌گویند.

فارابی در انتهای بحث تأکید می‌کند که اگر تمام شرایط مهیا باشد، غیر از حکمت و انسانی حکیم در این شورا نباشد، مدینه فاضله بدون رهبر بوده، در معرض هلاکت می‌باشد. (همان: ۱۲۶)

حکمت و حاکمان از منظر افلاطون

اکنون که دیدگاه افلاطون و فارابی را درباره حاکم و شرایط آنها بررسی کردیم، می‌کوشیم نقش شرط حکمت را در این بین بررسی کرده، نسبت آن را با حاکمان بیشتر توضیح دهیم. پس، مقاله را با بررسی نسبت حکمت و حاکمان از منظر افلاطون پی می‌گیریم.

افلاطون - به عنوان نخستین فیلسوفی که در صدد ترسیم مدینه فاضله برآمده است - بنیان آرمان شهر خود را بر زمامداری فیلسوف قرار داده است. در حقیقت، در نظر وی، حکومتی که در یک جامعه فاضله بنا می‌شود باید مبتنی بر عقل باشد و قانون‌های آن نیز باید عقلانی باشند. از سویی دیگر، قانون‌هایی مبتنی بر عقلانیت‌اند که تنها به دست انسان‌هایی خردمند، یعنی فیلسوفان، وضع شده باشند. (استیس، ۱۳۸۵: ۲۱۵ - ۲۱۶)

از همین رو، وی در کتاب پنجم جمهوری به صراحت بیان می‌کند که یا فیلسوفان باید زمامدار شوند و یا زمامداران باید دل به فلسفه بسپارند. افلاطون سپس، بر این باور خود پای می‌فشارد که اگر در جامعه‌ها فیلسوفان پادشاه نشوند یا کسانی که امروز شاه و زمامدار نامیده می‌شوند دل به فلسفه نسپارند و اگر فلسفه و قدرت سیاسی با یکدیگر توأم نشوند، بدبختی جامعه‌ها و، به طور کلی، بدبختی نوع بشر به پایان نخواهد رسید. (افلاطون، ۱۳۸۰: ۲/۱۰۰۴)

البته، افلاطون هر کسی را فیلسوف و صاحب حکمت نمی‌داند بلکه او بین دانش حقیقی و پندار فرق قایل شده، و کسانی را که چیزهای زیبای کثیر می‌بینند ولی از دیدن خود زیبایی ناتوان‌اند دوستدار پندار می‌داند و، در مقابل، کسانی را که قادرند به خود زیبایی نزدیک شوند و آن را آنچه‌ان که به راستی هست ببینند فیلسوف حقیقی می‌داند. (همان: ۱۰۱۴) او در تعریف فیلسوف حقیقی آورده

است:

فیلسوف چنان کسی است که می‌تواند هستی تغییرناپذیر سرمدی را دریابد،
در حالی که دیگران از آن توانایی بی‌بهره‌اند و در عالم کثرت و دگرگونی
سرگردان. (همان: ۱۰۱۵)

افلاطون، علاوه بر حکمت، تجربه عملی و توان مدیریتی را نیز برای حاکم
حکیم ضروری بر می‌شمرد. او در این باره می‌گوید:
برای زمامداری جامعه باید کسانی را برگزینیم که حقیقت‌مثالی هر چیز را
می‌شناسند. البته، آنان علاوه بر آن خاصیت اصلی که شناختن حقیقت است
تجربه عملی و دیگر صفاتی را که برای زمامداری لازم است دارند. فیلسوف
جامع دانش نظری و تجربه عملی است. (همان: ۱۰۱۶)

وقتی که فردی به مقام فیلسوفی نایل شد، به سبب حکمتی که در جان او
متبلور شده است می‌تواند به نظارهٔ مُثُل بنشیند؛ او با شناخت حقایق عالم وجود
از راه‌های وصول به ایدهٔ نیک آگاه می‌گردد و، در نتیجه، می‌تواند به سعادت
حقیقی نایل آید. در واقع، چنین شخصی پس از طی مراحل سخت و طاقت‌فرسا
به این لیاقت دست می‌یابد. که به عنوان پادشاه و رهبر مدینه بر مردم حکومت
کند، زیرا تنها فیلسوف - شاه است که می‌تواند با حکمتی که به دست آورده، راه
سعادت را از ضلالت تشخیص دهد و افراد جامعه خویش را در مسیر صحیح
هدایت کند. (افلاطون، ۱۳۸۰: ۳/۱۵۱۲ و ۱۵۱۶) اما حاکم حکیم، علاوه بر
هدایت‌گری افراد تحت حکومت خویش، وظیفهٔ مهم دیگری نیز دارد و آن
تربیت جانشینان بعدی است که بتوانند حکومت را دست گیرند و به ادامهٔ
هدایت جامعه بپردازند؛ در حقیقت هنر تربیت، که زاییدهٔ حکمت حکیم است،
هنری است که به یاری آن می‌توان هم کلیت اجتماع را به سمت سعادت سوق

داد و هم با شناسایی استعداد‌های خاص از میان کودکان و جوانان آنان را برای زمامداری آینده آرمان‌شهر خود تربیت کرد.

ادامه نیکبختی و سعادت جامعه به جانشینان صالحی نیازمند است که، همانند فیلسوف - پادشاه، جان خود را از اقیانوس حکمت سیراب کنند تا بتوانند راهبران خوبی برای مردم مدینه خود باشند.

برای تحقق این مهم، افلاطون دوره‌های گوناگون تربیتی را در فواصل معینی تدارک می‌بیند و بر این باور است اگر کسی بتواند از این مراحل با موفقیت عبور کند، شایسته رهبری است.

اما اگر حکمت از طبقه حکام حکومت رخت بربندد، زمامداران از رعایت نکات تربیتی مغفول مانده، دوران مناسب برای توالد و تناسل را از دوران نامناسب تمیز نمی‌دهند و فرزندان به دنیا خواهند آورد که بهره کافی از اصالت درونی ندارند و نمی‌توانند سرشت‌های زرین را از سیمین و آهنین بازشناسند. این امر سبب می‌شود اختلاف و دوگانگی در طرز فکر سیاسی بروز کرده، بی‌نظمی جای نظم را بگیرد. هرگاه این بیماری در جامعه رخنه کند، نفاق و دشمنی رخ می‌نمایاند و هر گروهی برای خود راهی در پیش خواهد گرفت و، در نتیجه، کار به نزاع و هرج و مرج می‌کشد و حکومت از مسیر حقیقی خود و نیل به سعادت منحرف می‌شود. (همان: ۲/ ۱۰۹۷ - ۱۰۹۸) بنابراین، تنها حکومت حاکم حکیم است که می‌تواند افراد جامعه را، که دل به اشباح و سایه‌ها سپرده‌اند، به دیدن حقایق عالم آشنا کند و از ضلالت‌های بختد.

حکمت و حاکمان از منظر فارابی

فارابی نیز همانند افلاطون عنصر بنیادین مدینه فاضله را رئیس مدینه دانسته

است. در واقع، سبب تحصیل و علت موجدۀ مدینه رهبر و رئیس آن است. هر انسانی سزاوار چنین جایگاه مهمی نیست؛ چنین فردی نه تنها باید ملک بالإرادة باشد بلکه باید بالطبع نیز ملک باشد. فارابی در کتاب آراء اهل المدینه الفاضله در این باره می‌نویسد:

رئيس المدينة الفاضلة ليس يمكن ان يكون أي إنسان إتفق، لأن الرئاسة إنما تكون بشئئين: أحدهما أن يكون بالفطرة والطبع معدا لها، والثاني بالهيئة و الملكة الإرادية. (۱۹۹۵: ۱۱۸)

بنابر نظر فارابی، رئیس مدینه به اکمل مراتب انسانیت و اعلى درجات سعادت نایل شده و نفس کامل او با عقل فعال متحد شده است. (همان: ۱۲۱) در حقیقت، چنین فردی به مقام شامخ حکمت واصل شده و جان خود را از آبشخور حکمت سیراب ساخته است.

فارابی بر آن است که رئیس مدینه باید کسی باشد که به حکمت رسیده، به همه حقایق و هر آنچه که در سعادت شهروندان نقش دارد یا مانع سعادت آنها است آگاه است. چنین کسی «متعقل علی التمام» و حکیم واقعی یعنی همان نبی، است. بنابراین، شرط اصلی و اساسی در ریاست مدینه فاضله حکمت است؛ اهمیت حکمت در نظر فارابی تا آنجاست که، هر چند سایر شرایط حکیم وجود داشته باشد، در صورت عدم تحقق حکمت کل مدینه به تباهی و هلاکت کشیده می‌شود. معلم ثانی در خصوص اهمیت ویژه شرط حکمت در ریاست مدینه می‌نویسد:

هرگاه حکمت از شرایط ریاست خارج شود، و کسی بود که به جز حکمت دیگر شرایط در او موجود باشد، در این هنگام مدینه فاضله بدون پادشاه مانده، در معرض هلاکت و تباهی قرار می‌گیرد. (همان: ۱۲۶)

در حقیقت، مشروعیت حاکم به حکمت اوست و در صورت فقدان ویژگی حکمت در شخص شایستگی رهبری از او سلب خواهد شد. پس، وجود حاکم حکیم برای تحقق مدینه فاضله لازم و ضروری است. فارابی برای نشان دادن جایگاه رفیع حاکم در مدینه او را به علت نخستین تشبیه کرده، نسبت سبب اول به سایر موجودات را مانند نسبت ملک مدینه به سایر اعضای مدینه دانسته است. (همان)

در واقع، همان‌گونه که سبب اول علت ایجاد تمام موجودات است، وجود رئیس مدینه نیز علت اصلی شکل‌گیری بقیه اجزای مدینه می‌باشد. البته، باید توجه داشت که فارابی نمی‌خواهد بگوید رهبر مدینه فاضله همان ذات الهی است بلکه او در صدد تشبیه رئیس و اعضای مدینه فاضله با سبب اول و سایر موجودات است، چراکه تمام کمالات و فضایل رئیس مدینه به واسطه اتصال با منبع اصلی فیض، یعنی سبب اول، است. از این جهت، وجود رئیس مدینه فاضله آینه تمام‌نمای ذات الهی بر روی زمین است. در نتیجه، مدینه‌ای که تحت اراده و اختیار او شکل می‌گیرد همانند خلقت باری تعالی خواهد بود؛ آن‌گونه که نظام خلقت نظام احسن است، مدینه فاضله تحت حکومت حکیم مدینه فاضله و احسن خواهد بود. و فاضله بودن مدینه ناشی از فاضل (حکیم) بودن حاکم آن است. فارابی برای اینکه جایگاه ویژه حاکم حکیم را در مدینه برای مخاطب به خوبی تبیین کند، در کتاب فصول المنتزعه به تمثیل زیبای طیب و بیمار متوسل می‌شود. او در این باره می‌نویسد: «همان‌طور که سلامتی بدن به اعتدال مزاج و بیماری آن در انحراف از اعتدال می‌باشد، همچنین صحت و استقامت نظام سیاسی مدینه به درستی و اعتدال اخلاقیات شهروندان آن و بیماری و مرض

مدینه به تفاوت‌های اخلاقی و عدم انتظام و ائتلاف اهالی مدینه است و هنگامی که بدن از حالت اعتدال خارج شود، آنچه که موجب بازگشت حالت اعتدال و سلامتی و حفظ آن می‌شود طیب است. همچنین، زمانی که اهالی مدینه از اخلاقیات صحیح و متعادل منحرف شوند، حکیم و رئیس مدینه است که می‌تواند مدینه را دوباره به حالت اعتدال برگرداند و زمینه‌های تحفظ بر آن را فراهم آورد. (۱۴۰۵: ۲۷)

فارابی، در ادامه بحث، کار رئیس مدینه را با طیب مشترک در فعل شمرده، اختلاف آنها را در موضوع صنعت آن دو می‌داند. او بر این امر تأکید دارد که موضوع کار طیب بدن انسان است اما موضوع کار فیلسوف و حکیم نفس انسان‌ها است. و از آنجا که نفس اشرف از بدن است، حاکم حکیم نیز اشرف و افضل از طیب می‌باشد. (همان: ۲۴) البته، فارابی در کتاب آراء مدینه الفاضله حاکم صاحب حکمت را به قلب انسان نیز تشبیه کرده است؛ چنان که قلب علت تکون بقیه اجزا است، حکیم سبب تشکیل مدینه می‌باشد و همان‌طور که قلب موجب تنظیم قوای دیگر و رافع نقایص است، رئیس مدینه در جهت انتظام و ائتلاف اهالی مدینه و از بین بردن اشکالات آن می‌کوشد.

مقایسه دیدگاه افلاطون و فارابی درباره شرط حکمت برای حاکم

پولیتیای افلاطون دارای طبقات مختلفی است که اساسی‌ترین و مهم‌ترین آن مربوط به طبقه حاکم است. کسانی که به این شایستگی این دست یافته‌اند تا در طبقه حکام جای گیرند دارای سرشتی زرین هستند.

به اعتقاد افلاطون، تنها زمامداران آرمان شهر او لیاقت دستیابی به کمالات و فضایل والای انسانی را دارند و فقط آنان‌اند که می‌توانند به مراتب عالیة نفس، که

کسب حکمت باشد، نایل آیند. او در جای جای کتاب جمهوری با تعابیر گوناگونی فیلسوف را تعریف می‌کند و حکمت را فضیلت فیلسوف را می‌داند، چراکه تنها فلاسفه هستند که قادرند حقیقت مثالی هر چیزی را بشناسند و از سرگردانی عالم کثرت خارج و به هستی سرمدی که ایده نیک باشد واصل شوند. افلاطون هنگامی که در کتاب ششم جمهوری صفات هشتگانه فیلسوفان را بر می‌شمارد، این‌گونه بیان می‌دارد که تمام اینها مربوط به طبیعت و سرشت آنها است و خاصیتی است که از هنگام تولد در نهاد آنان نهفته شده است. بر این اساس است که افلاطون سعی دارد تا به مخاطب بفهماند که حکمت و فلسفه مخصوص طبایع خاصی است و اینها هستند که شایستگی زمامداری را دارند. این امر تا آنجا مهم است که افلاطون علت تبدیل حکومت آریستوکراسی که مدل حکومت مطلوب اوست به حکومت تیموکراسی را عدم تشخیص طبایع زرین از سیمین و آهنین از سوی زمامداران آینده دانسته است. (۱۳۸۰: ۱۰۹۷/۲ - ۱۰۹۸) اما فارابی فراگیری حکمت را برای همه طبقات مدینه فاضله لازم شمرده است. در نظر او، حکیم حقیقی و متعقل علی‌التمام همان نبی است، هر چند دیگران نیز باید از حکمت بهره‌ای داشته باشند. معلم ثانی نه تنها راه کسب حکمت را در تمام سطوح مدینه برای شهروندان بازگذاشته بلکه تأکید دارد که تمام اهالی مدینه باید مشترکاتی از حکمت نظری و عملی را دارا باشند تا انسجام درونی مدینه محفوظ بماند و تمام شهروندان بتوانند در جهت سعادت حقیقی گام بردارند. (فارابی، ۱۹۹۵: ۱۴۲ - ۱۴۳؛ همو، ۱۹۸۶: ۴۴ - ۴۶)

در حقیقت، جامعه افلاطونی دارای نظامی طبقه‌بندی شده است، به گونه‌ای که قابلیت ارتقای شهروندان از طبقه‌ای به طبقه دیگر وجود ندارد. بدین ترتیب،

شهروندان در نظام سیاسی افلاطون از همان ابتدای تولد بر اساس سرشت‌ها و طبایع مختلف تقسیم می‌گردند و تا آخر عمر حق ورود به مراحل بالاتر را ندارند. اما در منظومه فکری فارابی، گرچه افراد با استعدادهای متفاوت آفریده شده‌اند، راه کمال و رسیدن به مراتب عالی‌ه برای تمام شهروندان باز است. در واقع، تمام اقشار جامعه فارابی این فرصت را دارند که با تلاش و کوشش به والاترین فضایل انسانی دست یابند و استعدادهای خویش را به فعلیت رسانده، حتی ارتقا بخشند. از آنجا که فارابی تحت تعالیم اسلامی بوده، ملاک و مناط ارزش از منظر او تلاش و سعی شخص در رسیدن به کمالات انسانی است، نه طبیعت و استعداد و سرشت فطری که افلاطون بیان می‌کرد.

نتیجه‌گیری

در این مقاله بیان شد که طبع مدنی انسان سبب شده برای ادامه بقای خود به زندگی اجتماعی روی آورد؛ اجتماعی می‌تواند انسان را به کمال واقعی رساند که در آن حکومت فاضله برقرار باشد. افلاطون و فارابی به عنوان دو فیلسوف تمام عیار، با بررسی گونه‌های مختلف حکومت، حکومتی را متصف به صفت فاضله می‌دانند که در آن حکومت حکمت در تمام سطوح جامعه جاری باشد؛ این مهم تنها در گرو حاکم و رهبر حکومت قابل تحقق است. در واقع، حاکم و رهبر جامعه عنصر بنیادین و علت محدثه و مبقیه مدینه فاضله از منظر افلاطون و فارابی است.

افلاطون شایستگی این منصب را در انحصار فیلسوفان می‌داند و فضیلت حاکم را در حکمت می‌بیند؛ او بر این باور است که تنها فیلسوف حکیم می‌تواند، در وهله اول، خود را از چنگال مسائل شهوانی و مادی نجات بخشد و در مرحله

بعدی، به راهبری و راهنمایی اهالی مدینه کمک کند تا آنان نیز بتوانند غل و زنجیرهای عالم سایه را پاره کنند و به سعادت حقیقی نایل آیند. او به صفات متعددی برای شناسایی فیلسوف - شاه اشاره می‌کند که البته تمام این اوصاف طبعی بوده، به سرشت اولیه او باز می‌گردد.

فارابی نیز برای رهبر حکومت جایگاه ویژه‌ای قایل است و او را به قلب که نقش اصلی را در حیات انسان دارد تشبیه می‌کند. سپس، رهبری مدینه فاضله را به صورت طولی و ترتیبی به پنج نوع تقسیم می‌کند که در صورت فقدان نوع اول، نوع دوم و به همین صورت تا آخر وظیفه مهم زمامداری را برعهده می‌گیرند.

تفاوت اساسی منظومه فکری افلاطون و فارابی به این است که فیلسوف یونانی در نظام سیاسی خود اهالی حکومت را از همان ابتدای تولد بر اساس طبایع مختلف تقسیم می‌کند که حق ورود به مراحل بالاتر را ندارند؛ اما معلم ثانی معتقد است، گرچه افراد با استعدادهای متفاوت آفریده شده‌اند، راه کمالات عالیّه برای همه اهالی حکومت باز است.

منابع

- ابن زکریا، احمد بن فارس (۱۴۰۴)، *معجم مقاییس اللغة*، ج ۲، تحقیق عبدالسلام محمد هارون، مکتبه الأعلام الإسلامی.
- استیس، والتر ترنس (۱۳۸۵)، *تاریخ انتقادی فلسفه یونان*، ترجمه یوسف شاقول، قم، انتشارات دانشگاه مفید، چاپ اول.
- افلاطون (۱۳۸۰)، *جمهوری* جلد دوم، *از مجموعه آثار*، ترجمه محمدحسن لطفی، تهران، انتشارات خوارزمی، چاپ سوم.
- _____ (۱۳۸۰)، *قوانین*، جلد چهارم، *از مجموعه آثار*، ترجمه محمدحسن لطفی، تهران، انتشارات خوارزمی، چاپ سوم.
- _____ (۱۳۸۰)، *مرد سیاسی*، جلد سوم، *از مجموعه آثار*، ترجمه محمدحسن لطفی، تهران، انتشارات خوارزمی، چاپ سوم.
- جوهری، اسماعیل بن جماد (۱۴۰۷)، *الصاحح تاج اللغة و صحاح العربیة*، ج ۵، چاپ چهارم، بیروت، دارالعلم للملایین، چاپ چهارم.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۲)، *المفردات فی غریب القرآن*، بیروت، دارالعلم الدارالشامیه، چاپ اول.
- فارابی، أبونصر (۱۹۹۵)، *آراء اهل المدينة الفاضلة و مضاداتها*، تحقیق دکتور علی بوملحم، دارالمکتبه الهلال.
- _____ (۱۹۸۶)، *آراء اهل المدينة الفاضلة و مضاداتها*، تحقیق دکتور علی بوملحم، دارالمشرق.
- _____ (۱۹۹۶)، *إحصاء العلوم*، بیروت، مکتبه الهلال، چاپ اول.
- _____ (۱۴۱۳)، *الأعمال الفلسفیة*، تحصیل السعاده، تحقیق دکتور جعفر آل یاسین،

بیروت، نشر دارالمناهل، چاپ اول.

— (۱۹۹۶)، *السیاسة المدنیة*، بیروت، مکتبه الهلال، چاپ اول.

— (۱۹۸۶)، *الملة*، تحقیق دکتر محسن مهدی، بیروت، دارالمشرق.

— (۱۴۰۵)، *فصول منتزعه*، تحقیق الدكتور فوزی متری نجّار، المکتبة الزهراء (س).

— مطهری، مرتضی (۱۳۷۴)، *آشنایی با علوم اسلامی* [جلد پنجم از مجموعه آثار، بخش منطق

و فلسفه]، انتشارات صدرا، چاپ سوم.

— مهاجرنیا، محسن (۱۳۸۶)، *اندیشه سیاسی فارابی*، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی،

چاپ دوم.